

تصویب و تخطئه در اجتهادات فقهی*

دکتر محمد ابونجمی

arefaboonajmi@gmail.com

استادیار معهد عالی

چکیده

تصویب و تخطئه دو اصطلاح اصولی مبتنی بر عدم حکم معین، و یا وجود یک حکم معین از طرف شرع بر قضایای اجتهادی است. طرفداران این دو دیدگاه در جهت اثبات نظریه خود به دلیل‌های مختلفی از کتاب و سنت استدلال نموده‌اند؛ دلیل‌هایی که متعاقبا توسط گروه مقابل مورد نقد و تردید قرار می‌گرفت. روند فرسایشی این دو دیدگاه، نگارنده را بر آن داشت تا با بررسی آراء و ادله، انتزاعی بودن اختلاف را ثابت نموده، و با تغییر نوع نگاه، هر دو دیدگاه را از زاویه‌ای بر صواب و از زاویه دیگر بر خطا بداند. در پایان با تفکیک مواضع اجتهاد به دو مجال واقعی و غیرواقعی، تلاش شده است صواب و خطا در دو موضع اجتهادی به تصویر کشیده شود.

کلید واژه‌ها: مصوبه، مخطئه، اجتهاد، صواب، خطا

* دریافت: ۱۳۹۵/۸/۱۳ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۱۲

مقدمه

دانشمندان اصول از دیرباز بنا بر قرائت‌های متفاوت در تفسیر حکم و خواسته مورد نظر خداوند در قضایای اجتهادی، به دو گروه مصوبه و مخطئه تقسیم شده‌اند: گروه نخست، حکم و خواسته مورد نظر خداوند را بنا بر برداشت‌های موجود از یک واقعه، متعدد می‌شمارد. گروه دوم، خواسته الهی را حکم معین دانسته و تنها یک رأی را صائب می‌داند. بروز دو نظریه متفاوت در تصویب و تخطئه مجتهدین، باعث گردید دانشمندان اصولی هر کدام به نسبت دیدگاه خویش، نگرشی متفاوت، به حکم ارائه شده از طرف مجتهد داشته باشند؛ آیا فلان حکم استنباطی همان خواسته مورد نظر خداوند بوده یا خیر؟ رفته‌رفته موضع‌گیری افراطی از سوی طرفین زمینه را برای تحجر فکری، آن‌هم در فضای باز اجتهادی فراهم کرد؛ به گونه‌ای که برای به کرسی نشاندن ایده خویش ادله مخالف را کاملاً مورد تردید قرار داده، و برای نجات از تناقضات موجود به دام هر نوع تأویلی ولو سخیف و نارسا افتادند؛ آن چیزی که نه آموزه‌های دین ما آن را بر می‌تابد و نه به نزد اهل خرد خوش می‌آید.

نوشته حاضر در پی آن است تا پس از تعریف تصویب و تخطئه، و ارائه دیدگاه‌های موجود، مهم‌ترین دلیل‌های هر دیدگاه را به‌طور جداگانه مطرح و مناقشه نماید، و در پایان پس از تحلیل و بررسی آراء و ادله، با ذکر حکمت از اجتهاد در فروع فقهی، سعی در رفع تعارضات موجود داشته باشد.

همان‌طور که اشاره رفت این موضوع از گذشته تا به حال در نزد علمای اسلامی چالش برانگیز بوده، و از این‌رو مورد توجه پژوهش‌گران حوزه علم کلام و اصول فقه قرار داشته است. در این میان، می‌توان به کتاب *التخطئه والتصویب فی الآراء الاجتهادیه* اثر خالد حسین

الخالد، و رساله تحقیقاتی یحیی بن حسین ظلمی تحت عنوان *التصویب والتخطئة وأثرهما فی مسائل أصول الفقه* اشاره کرد. این دو نوشته اگرچه در حوزه تحقیقاتی از حیث جمع‌بندی اقوال و ادله، و ترجیح آراء می‌تواند حایز اهمیت باشد، و پژوهش‌گران علمی در حوزه‌های تخصصی از آن بی‌بهره نخواهند بود؛ اما از نظر محتوایی با رویکرد نوشته حاضر متفاوت است. نگارنده در تحقیق پیش رو در صدد ترجیح یکی از اقوال نبوده؛ بلکه با تفکیک مجال‌های اجتهادی و تغییر منظر در پی ارائه رویکردی متفاوت می‌باشد.

تعریف تصویب و تخطئه در اجتهاد

اصل و ریشه تصویب و تخطئه به صواب و خطا بر می‌گردد. صواب از «صوب» در مقابل خطا قرار دارد که به معنی صحیح و درست بودن کاری است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۱۶۶/۷؛ طریحی، ۱۳۷۵، ۱۰۲/۲؛ مهیار، بی‌تا، ۵۶۲). از آنجایی که این واژه، نقطه مقابل خطا بوده، هرچه فهم ما از خطا دقیق‌تر گردد، معنی آن روشن‌تر می‌شود. خطا از بنای ثلاثی مجرد از باب «خَطِيءٌ يَخْطِئُ وَ مَصْدَرٌ خِطْئًا، وَ اسْمُ فَاعِلٍ خَاطِئٌ»، در لغت به معنی ارتکاب گناه می‌آید (طریحی، ۱۳۷۵، ۱۲۴/۱). خطا از این بنا در استعمالات شرع به معنی ارتکاب گناه از روی قصد می‌باشد. در سوره اسراء آمده است: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةً ۖ إِلٰمَاتٍ مِّمَّنْ تَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ۚ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا﴾ (و فرزندانتان را از ترس فقر، نکشید. ما آن‌ها و شما را روزی می‌دهیم، مسلماً کشتن آن‌ها گناه بزرگی است) (اسراء، ۳۱).

دو اصطلاح تصویب و تخطئه، از مصادر باب تفعیل از ریشه خطا و صواب است، که در لغت به معنای نسبت دادن صواب و خطا به کسی یا چیزی می‌آید.

اجتهاد

اجتهاد در لغت مصدر باب افتعال، از ماده (جَهْد) یا (جُهد) به معنی به‌کارگیری نهایت سعی و توان در انجام کاری است (همان، ۱۳۳/۱۳)، و در اصطلاح عبارت است از به‌کارگیری نهایت سعی و تلاش در جهت استنباط احکام شرعی (غزالی، ۱۴۱۳، ۳۴۲).

در نزد اصولیان، تصویب به دیدگاهی گفته می‌شود که بر اساس آن، حکم هر واقعه‌ای وابسته به نظر مجتهد است و هر آنچه وی حکم کند، حکم الهی همان است، تخطئه به دیدگاهی گفته می‌شود که بر پایه آن هر مسأله شرعی در واقع به نزد خدا حکمی معین دارد که میان همه افراد مشترک است؛ چه فقیه در فرایند استنباط خود به آن دست یابد و چه به خطا رود. طرفداران دیدگاه نخست را مصوبه و طرفداران دیدگاه دوم را مخطئه می‌نامند.

قلمرو این موضوع (مقاله حاضر) صرفاً در فروع عملی با ادله ظنی است که فاقد دلیل قطعی از کتاب و سنت است؛ در مواردی که دلیل قطعی و صریح بر حکم شرعی وجود داشته باشد، این نزاع مطرح نمی‌شود، بلکه به اتفاق علما حکم‌کننده برخلاف دلیل قطعی خطاکار است.

آرای دانشمندان اصولی پیرامون تصویب و تخطئه

گرچه هیچ صاحب‌نظری در حوزه علوم شرعی وجود ندارد، جز این‌که ایده او پذیرای یکی از این دو قرائت است؛ اما باید خاطر نشان کرد که این موضوع، در عصر پیامبر و یارانش مطرح نبوده و بدین خاطر ما نمی‌توانیم هیچ‌یک از دو دیدگاه را صریحاً به ایشان نسبت دهیم.

الف - دیدگاه تصویب:

این دیدگاه منسوب به دانشمندان مکتب اعتزال (بصری، ۱۴۰۳، ۳۸۵/۲)، ابوالحسین بصری (همان‌جا)، امام محمد غزالی (۱۴۱۳، ۳۵۲) و ... می‌باشد.

ب- دیدگاه تخطئه:

این دیدگاه منسوب به جمهور اصولیان مسلمان از ظاهریه (ابن حزم، بی تا، ۷۷/۵)، امامیه (یزدی، ۱۴۰۰، ۱۹۴/۶؛ مغنیه، ۱۴۲۱، ۳۷۱/۶)، ابوالحسن آمدی، (بی تا، ۱۸۴/۴)، فخرالدین رازی (۱۴۱۸، ۳۶/۶)، ابن قدامه (۱۴۲۳، ۳۴۸/۲) و ... می باشد.

ادله دو دیدگاه و بررسی آن‌ها

در اینجا سعی شده است مهم‌ترین مستندات دو دیدگاه، و نقد هر یک از آن‌ها جداگانه مطرح گردد.

الف- دیدگاه تصویب

کسانی که قائل به یک حکم معین در قضایای اجتهادی نیستند، برای دیدگاه خود به مستندات زیر استدلال کرده‌اند:

۱- خداوند می فرماید: ﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَخْتُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَمُّ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ . فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾ (و داود و سلیمان را (به خاطر بیاور) هنگامی که درباره کشت زاری که گوسفندان بی شبان قوم، شبان‌گاه در آن چریده (و آن را تباه کرده) بودند، داوری می کردند و ما بر حکم آنان شاهد بودیم. ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان فهماندیم و به هر یک از آنان (شایستگی) داوری، و علم فراوانی دادیم و کوه‌ها و پرندگان را با داود مسخر ساختیم، که (همراه او) تسبیح (خدا) می گفتند و ما این کار را انجام دادیم) (انبیاء، ۷۸-۷۹).

در این آیه خداوند داوری داود و سلیمان را در موردی برای ما آورده‌اند. پروردگار یکتا

پس از بیان اعطای فهم و درایت به سلیمان، فرمودند: «وَكُلًّا آتَيْنَاهَا حُكْمًا وَعِلْمًا»؛ یعنی ما به

هرکدام از ایشان، حکم صحیح و علم مفید عنایت نموده‌ایم. این جمله دلالت بر صحت هر دو حکم و یا فتوای صادرشده (از روی اجتهاد) می‌دهد، چرا که اگر چنین نبود خداوند به هر دو پیامبرش نسبت حکم و علم از جانب خود نمی‌داد (غزالی، ۱۴۱۳، ۳۵۹/۱).

دلیل مذکور بدین صورت مورد نقد مخطئه قرار می‌گیرد: در اینجا ما هیچ منافاتی میان به اشتباه‌افتادن مجتهد با داشتن علم و حکمت وی نمی‌بینیم؛ بلکه ما منظور از علم و حکمت را آگاهی داشتن به دلیل‌های مورد نیاز در مسأله و هم‌چنین راه‌های استنباط احکام می‌دانیم، و همان‌طور که ملاحظه می‌گردد در آیه نیز هیچ تصریحی در صواب بودن هر دو نظریه وجود ندارد. (آمدی، بی تا، ۱۹۴/۴).

۲- خداوند در سوره مائده کسانی را که حکم به غیر ما انزل الله کرده‌اند کافر و فاسق خوانده است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند) (۴۷).

اگر آن‌چنان که مخطئه می‌گویند در قضایای اجتهادی فقط یک حکم معین وجود داشته باشد، باید مجتهدینی که به حق اصابت نکرده‌اند، به کفر و فسق متهم گردند؛ زیرا آن‌ها به حکم موردنظر خداوند، حکم ننموده‌اند (ابن السبکی، بی تا، ۲۶۲/۳).

از نظر مخطئه این دلیل در محل نزاع با مخالفین نبوده و در آن هیچ وجهی از استدلال وجود ندارد؛ زیرا آیه در مقام تهدید به کسانی آمده که به عمد و از روی آگاهی بر خلاف خواسته خدا حکم می‌کنند، نه کسانی که از طریق اجتهاد (در مواردی که دلیل قطعی وجود ندارد)، حکم کرده‌اند (همان‌جا).

۳- اجماع یاران پیامبر بر صواب دانستن آرای اجتهادی بوده است.

توضیح سخن از این قرار است که اصحاب پیامبر با داشتن آرای متفاوت، هیچ‌وقت، هم‌دیگر را تخطئه نکرده و به حکم صادر شده بر خلاف نظر خود خورده نمی‌گرفتند. چه بسیار اتفاق می‌افتاد که خلفای راشدین به افرادی مأموریت می‌دادند و یا به‌عنوان والی و حاکم آن‌ها را به جایی می‌فرستادند، در حالی‌که می‌دانستند در مواردی هم با آنان اختلاف دارند. به‌عنوان مثال زیدبن ثابت مأمور به جمع قرآن‌کریم از طرف خلیفه اول بود، در حالی‌که در مسأله «جد و اخوه» با او اختلاف نظر داشته است (همان، ۲۶۳/۳).

مخالفین نظریه تصویب، دلیل‌سوم را نیز خالی از اشکال ندانسته و این‌چنین آن‌ها را مورد نقد قرار می‌دهند: اولاً احترام‌گذاشتن یاران پیامبر به آرای یک‌دیگر دلالت بر عدم تخطئه آن‌ها نمی‌دهد، بلکه در مواردی مشاهده شده که به‌خاطر روشن شدن برخی ادله، دیگران را تخطئه کرده‌اند، به‌عنوان مثال از ابن عباس نقل شده است که او نظریه زیدبن ثابت در مورد «جد و اخوه» و عول را ناصواب دانسته و گفته است: «ألا يتقى الله زيد بن ثابت يجعل ابن ابنا ولا يجعل أبا الأب أبا» (ماوردی، ۱۴۱۹، ۱۲۹/۱۶). او با جزم، تمام مخالفین خود را در مسأله عول، به مباحله می‌طلبد: «من شاء باهله عند الحجر الأسود» (همان‌جا). و در نهایت نظریه قائلین به عول را حکم به‌غیر ما انزل الله می‌داند: «ما حکم الله بما قالوا» (برهان‌فوری، ۱۴۰۵، ۲۸/۱۱). دوم اینکه والی قراردادن دیگران توسط خلفای راشدین نمی‌تواند دلیلی بر راضی بودن و یا صحیح دانستن تمامی آراء آن‌ها باشد؛ بلکه اصحاب پیامبر پذیرفته بودند که در مسائل اجتهادی به خاطر معین نبودن حکم خدا، اگر مجتهد به حق اصابت نکند مقصر نبوده، و نمی‌توان ایرادی بر او وارد کرد.

۴- قیاس نمودن حکم‌های اجتهادی بر آراء مجتهدین در تعیین جهت قبله.

بنابر قاعده پذیرفته شده در نزد فقهاء، اگر مسلمانان در مکانی به خاطر تعیین جهت قبله با هم اختلاف کردند و نهایتاً هر کدام با اجتهاد خود به طرفی نماز بخوانند، نماز همه صحیح بوده و نیازی به اعاده نیست. این فرایند استنباطی که به معنی اصابت یکایک آن‌ها در حکم می‌باشد بر بقیه موارد اجتهادی تعمیم داده شده، بر این اساس همه مجتهدین در راه رسیدن به حق مصیب هستند (تفتازانی، بی تا، ۲/۲۳۷).

مخطئه دلیل اخیر را در راستای نظریه خود دانسته، و استدلال بر مبنای قیاس را در تقویت دیدگاه تصویب مناسب نمی‌دانند؛ زیرا در مثال مذکور، جهت قبله تنها یکی از جهات می‌تواند باشد لاغیر (واقعیتی که طرفین بر آن اتفاق دارند)؛ اما در مورد صحت نماز گذارده شده و عدم اعاده آن به جهت غیرقبله، باید گفت که علت اصلی به معذور بودن فرد در پیدا کردن جهت قبله بر می‌گردد، چیزی که خداوند بندگانش را به تعیین دقیق آن مکلف نساخته است. از این‌رو اگر به نزد خدا نماز مقبول افتد، نمی‌تواند به معنی صواب در یافتن جهت قبله باشد.

ب- دیدگاه تخطئه

کسانی که قائل به یک حکم معین در قضایای اجتهادی هستند، برای دیدگاه خود به مستندات زیر استدلال کرده‌اند:

۱- اولین دلیل مخطئه برای دیدگاه خود، همان آیه‌ای است که مصوبه برای اثبات دیدگاه خود به آن استدلال نمودند (آیه ۷۸ و ۷۹ از سوره انبیاء): ﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَخْتَصِمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ

فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحَكِيمِهِمْ شَاهِدِينَ. فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلَّاءَ آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿﴾

موضع استشهاد، در دیدگاه این گروه، عبارت: «فهمناها سليمان» است. خداوند در این آیات هر دو پیامبر را به خاطر لیاقت در قضاوت ستوده و به ایشان نسبت علم و حکمت داده است؛ اما مزید بر آن معنا خداوند با قید «فهمناها سليمان»، تنها حضرت سلیمان را مصیب در آن داوری دانسته است (آمدی، بی تا، ۱۸۴/۴).

همان طور که اشاره شد طرفداران نظریه تصویب، این آیه را تأیید دیدگاه خود دانسته‌اند، آنان موضع استشهاد مخطئه را با ذکر دو مسأله اعتراضی، تضعیف و مورد مناقشه قرار داده‌اند: اول: از کجا مشخص شده است که این دو پیامبر از روی اجتهاد حکم کرده‌اند، که ادعا کنیم خداوند یکی را تصویب و دیگری را تخطئه نموده است؟

دوم: چه بسا هر دو پیامبر از طرف خدا مجاز به اجتهاد بوده‌اند و برای دریافت حکم دست به اجتهاد زده‌اند، و اجتهاد هر دو هم به حق اصابت کرده است؛ اما به دنبال آن در این باره وحی نازل شده است، و وحی منزل حامل حکم سلیمان بوده است (غزالی، ۱۴۱۳، ۳۵۹/۱).

۲- پیامبر اسلام می‌فرماید: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ» (چون حاکمی با اجتهاد حکم کند، و به حق برسد دو اجر دارد، و اگر به اشتباه افتاد یک اجر دارد) (بخاری، ۱۴۲۲، ۱۰۸/۹).

حدیث مذکور با صراحت تمام به این نکته اشاره می‌کند که شخص مجتهد در قضایای اجتهادی ممکن است مصیب باشد و ممکن است به خطا بیفتد. این دلالت به معنای وجود یک حکم معین در قضایای اجتهادی است (آمدی، بی تا، ۱۸۶/۴).

باز هم مصوبه این حدیث را به نفع دیدگاه خود تفسیر کرده‌اند و مأجور بودن مجتهد در دو حالت را دال بر اصابت به حکم دانسته‌اند. به نظر آن‌ها حاکمی که به غیر حکم خدا حکم کند، نمی‌تواند مستحق پاداش باشد. از سوی دیگر مصوبه در نسبت دادن خطا و صواب به مجتهد، این معنی را تأویل کرده‌اند، آن‌ها می‌گویند: مجتهد در اصابت به حکم، به خطا نیفتاده است؛ بلکه ممکن است در قبول شهود و اظهارات وکلا و متهمین به اشتباه افتاده باشد، و بر اساس باورهای موجود، حکم کرده باشد. و هر حکمی که بر اساس باورهای موجود، انجام گیرد، همان حکم خداوند است، بنابراین در هر صورت، مجتهد در اجتهاد خود به حق اصابت کرده است. مصوبه در توجیه مضاعف شدن اجر برای یکی از مجتهدین (در حالی که به باور آن‌ها، خداوند با مجتهدین باید به یک صورت برخورد کند) می‌گویند، در این جا قضای خداوند بر این بوده است که یکی از آن‌ها دارای پاداش مضاعف باشد (غزالی، ۱۴۱۳، ۱/۳۶۰).

۳- نسبت دادن خطا به پاره‌ای از آرای اجتهادی توسط یاران پیامبر

آثار زیادی از اصحاب پیامبر نقل شده است که در آن‌ها نسبت خطا به آرای اجتهادی خود داده‌اند؛ از آن جمله آنچه از ابوبکر صدیق نقل شده است که وی درباره کلاله گفته است: «أقول فيهما برأبي، فإن يكن صوابا فمن الله، وإن يكن خطأ فمني ومن الشيطان، والله ورسوله بريئان منه: الكلاله من لا ولد له ولا والد» (ابن کثیر، ۱۴۲۰، ۲/۲۳۰)، و به مانند آن از عمر بن خطاب روایت شده است: «أقول فيهما برأبي، فإن يكن صوابا فمن الله، وإن يكن خطأ فمني ومن الشيطان» (ابن قیم، ۱۴۱۰، ۱/۴۳)؛ عبدالله بن مسعود در موضع استفتا از وی می‌گوید: «أقول فيهما برأبي فإن يكن صوابا فمن الله ورسوله، وإن يكن خطأ فمني» (قرطبی، ۳۱۸/۵)، و مشابه این عبارات‌ها به کرات از شاگردان مکتب

پیامبر نقل شده است، تا جایی که این معنا به حدّ تواتر رسیده و کسی آن را انکار نکرده است.

احتجاج به این آثار از آن جهت است که اصحاب پیامبر معتقد بودند که تمامی آرای اجتهادی نمی‌تواند صواب باشد و لاجرم فقط یکی از چند رأی می‌تواند صحیح باشد (آمدی، بی تا ۱۸۷/۴). مصوبه در مقابل آثار وارده دست به تأویل معنا زده‌اند. آنها منظور و مراد از خطا در عبارت‌های یاد شده را خطا در عدم اصابت به حکم معین نمی‌دانند، بلکه منظور از خطا، تقصیری دانسته که به اصل اجتهاد برمی‌گردد (اجتهاد در غیر محل)، و یا منظور از خطا، مخالفت کردن مجتهد با دلیلی است که از آن بی‌خبر است (غزالی، ۱۴۱۳، ۳۶۱/۱).

۴- عقل حکم می‌کند هر مجتهدی با کوشش ذهنی، به دنبال استنباط حکمی است که با موقعیت موجود تطابق داشته باشد؛ یعنی مجتهد، مطلوبی را جستجو می‌کند که خواسته و غایت اوست، و آن مطلوب حکم معین است. مسلماً بنا بر دیدگاه مصوبه اگر در این جا حکم معین وجود نداشته باشد، مطلوبی هم تصور نمی‌گردد؛ در نتیجه کوشش ذهنی مجتهد بی‌معنی تلقی می‌گردد. (آمدی، بی تا، ۱۸۹/۴).

از دیدگاه مصوبه، مطلوب مجتهد غلبه ظنی است که با کوشش ذهنی برای او حاصل می‌گردد، و محصول آن، حکم مورد نظر خداوند است. به عبارت دیگر مصوبه، حکم معین را تنها خطاب مسموع یا مدلولی دانسته که به خاطر وضوح و قطعیتش، اجتهاد در آن دخیل نمی‌باشد؛ اما در صورتی که خطاب شرع قاطع نبوده و مجتهد را به ظن غالب متوسل سازد، دیگر حکم معین در آن معنی ندارد. حال اگر خطاب قاطع شرع وجود داشته باشد ولی مجتهد به آن

دسترسی نداشته باشد، حکم معین در حق او بالقوه صادق است اما بالفعل نه (غزالی، ۱۴۱۳، ۱/۳۶۲).

تحلیل و بررسی آراء و ادله

با توجه به آن چه گذشت هیچ یک از ادله دو دیدگاه، از نظر طرف مقابل خالی از اشکال نیست، اگرچه در این میان برخی از شبهه های مطروحه چندان دارای اساس و پایه استوار نبوده، و تنها متوسل شدن به تأویلات بی مورد است؛ چیزی که با اندک تأملی قابل درک بوده و قطعاً بر اهل تحقیق پوشیده نیست. نگارنده قضاوت در این مورد را به عهده خواننده گذاشته است. اما آن چه در اینجا حائز اهمیت است و شناسایی آن، ما را به رفع تعارضات موجود کمک می کند، علل و انگیزه هایی است که هر یک از پیروان دو دیدگاه را به پذیرش آن سوق داده است.

از مهم ترین علت هایی که باعث شده است مصوبه به دیدگاه تصویب قائل گردند:

اول: رفع گناه از مجتهدین در استنباط احکام و مأجور بودن ایشان در همه حالات می باشد. این واقعیتی است که دو دیدگاه بر آن اتفاق داشته و سخن پیامبر نیز گویای همین موضوع است. ظاهراً پذیرفتن این که مجتهد مخطئ، در فرایند استنباطی خود مأجور باشد به نزد اهل تصویب گران می آید. به باور آن ها مأجور بودن وی دلالت بر مصیب بودن او است؛ زیرا تصور پاداش برای حاکمی که به خواسته خدا حکم نمی کند، ممکن نیست. دومین علت، برخاسته از تعریف حکم تکلیفی در نزد اصولیان است. حکم در اصول فقه به معنی خطابی است که از طرف شارع به افعال مکلفین تعلق می گیرد، و خطاب نیز یا مسموع است یا مدلول. در صورت عدم دلیل سمعی (نبودن نص شرعی) و یا قاطع نبودن دلیل، خطاب شرع با ظن غالب به افعال مکلفین

تعلق می‌گیرد، که نتیجه آن حکم استنباطی مجتهد است که (قطعاً) متعدد می‌باشد. به زبان ساده‌تر حکم خداوند در حق بندگان یا قطعی است و یا ظنی، و این بر می‌گردد به چگونگی خطاب شرع؛ اگر خطاب شارع نص صریح باشد، حکم، قطعی است و در صورت نبودن نص صریح، حکم خدا آن چیزی است که ظن غالب مجتهد می‌گوید (آمدی، بی‌تا، ۱۸۳/۴).

از طرف دیگر مهم‌ترین علتی که باعث می‌شود تا مخطئه به دیدگاه خود قائل شوند، عدم امکان جمع بین دو نقیض در آن واحد است. به اتفاق عقلا اگر مکانی نجس باشد قطعاً طاهر نیست، و اگر طاهر باشد قطعاً نجس نیست. و به مانند این، صحت دو گزاره مخالف (در یک وضعیت) در آن واحد است، که بدون شک عدم صحت یکی از آن دو از امور مسلم و غیرقابل انکار می‌باشد. معنی و مفهوم این حقیقت نه تنها در سخن پیامبر و یاران او مشهود است، بلکه خیلی از قضایای روزمره نیز این اصل را تأیید می‌کند. به عنوان مثال برای رسیدن به مقصدی که راه‌های متعدد با فاصله‌های متفاوت به آن منتهی می‌گردد، نزدیک‌ترین راه، تنها یکی از آن‌ها است. این واقعیتی است که طرفین آن را پذیرفته‌اند، همچنین حقیقت موجود در دیدگاه مصوبه نیز به گونه‌ای مورد پذیرش طرفین است.

رفع تعارض موجود

در اینجا سعی بر آن است تا برای رفع تعارض موجود در بین دو دیدگاه، و نزدیک شدن مواضع آن‌ها به همدیگر، ابتدا اشاره‌ای به فلسفه اجتهاد گردد، و به دنبال آن با ذکر چندین مورد به صورت تطبیقی، مواضع ضعف و قوت هر یک از دو دیدگاه به منصفه ظهور گذاشته شود.

شاید مهم‌ترین حکمت اجتهاد را بتوان در «تعطیل نشدن بخشی از شریعت» خلاصه کرد؛ با عدم فرایند اجتهاد در جامعه اسلامی، عملاً احکام انبوهی از حوادث مستحدثه معطل مانده، و

به دنبال آن بسیاری از مصالح و مقاصد شرع به ورطه فراموشی سپرده می‌شود. در جوامع بسته و ثابتی که هیچ‌گونه تحرک اجتماعی و علمی وجود ندارد چه‌بسا، کتاب‌های تألیف شده در احکام، برای مدت طولانی پاسخ‌گوی مشکلات و معضلات آن‌ها باشد، و جامعه نیز به دلیل رکود و جمود فکری نیاز چندانی به فقیهان مجتهد نداشته باشد؛ اما در جوامع پیشرفته و پرماجرایی که دارای تحول و تجدد فکری است، و روزانه انسان‌ها با حوادث و مشکلاتی روبرو هستند، نیاز به فقهی پویا احساس می‌شود که جواب‌گوی وقایع جدید در عرصه زندگی باشد. از این رهگذر خداوند قوانین و دستورات مورد نیاز انسان را به دو صورت، توسط پیامبر خود به مردم ابلاغ نموده است:

دسته اول: مسائلی هستند که به صورت مشخص بیان شده‌اند؛ مانند وجوب روزه در ماه رمضان، تعداد رکعات نماز، تحریم دزدی، خیانت و مسلم است احکام این‌گونه مسائل با صراحت بیان می‌گردد و در تمامی ادوار و موقعیت‌ها بر همین منوال خواهند ماند، چراکه در هر وضعیتی با روح شریعت سازگار بوده و مصلحت عمومی افراد را در نظر دارند.

دسته دوم: عبارت از مواردی است که با بررسی نصوص و تدبیر و دقت در آن‌ها می‌توان به آن‌ها دست یافت. در این‌گونه موارد شارع با ارائه فرمول و قوانینی که با اصول و مقصد شریعت سازگار است خواستار معرفی آن از سوی دانشمندان به مردم بوده است، خداوند احکام قضایای اجتهادی را نه از باب فراموشی بلکه از روی حکمت، برای بندگان خود ذکر نکرده است، زیرا به خاطر تحول موجود در این قضایا، احکام آن‌ها نمی‌تواند ثابت باشد؛ بلکه بنابر مناسبت‌ها و موقعیت‌های زمانی و مکانی، دائماً در حال تغییر و تحول است، پس معنی ندارد که شرع با

صراحت حکم هریک را ارائه دهد، حکمی که برای همگان سازگار نبوده و کارآیی آن موقت است.

در اینجا برای روشن شدن وضعیت دو دیدگاه (تخطئه و تصویب)، لازم است به مواردی که مجتهد مجبور است به ظن غالب خود تکیه کرده و به اجتهاد متوسل شود، اشاره گردد.

در دو مورد، مجتهد موظف است برای ارائه حکم، اجتهاد نماید:

۱- زمانی که مجتهد از پاره‌ای نصوص غافل مانده، و یا وسیله مورد نیاز برای ارائه حکم، را نداشته باشد. در این وضعیت مجتهد برای یافتن حکم، اجتهاد کرده و به ظن غالب خود اعتماد می‌کند. به‌عنوان مثال اگر خوردن غذایی در شرع با دلیل قاطع حرام باشد، اما مجتهد از دلیل آن بی‌خبر بوده، آن‌گاه در حلال یا حرام بودن آن متردد گردد، لازم است با توجه به خواسته‌های شرع اجتهاد کند، و در نهایت به ظن غالب خویش عمل نماید. مثال دیگر در این مورد، تعیین جهت قبله یا دخول وقت نماز است. مجتهد با توجه به قرائن موجود اجتهاد کرده و بنابر اجتهاد خویش حکم مربوطه را صادر می‌کند. در چنین مواردی حکم موردنظر خداوند یکی بیش نیست. و اگر ظن غالب مجتهد، حکم موردنظر خدا نباشد، باز بر او تکلیفی نیست؛ زیرا خداوند بندگانش را تکلیف به مالایطاق نمی‌کند، بلکه در این باره می‌فرماید: ﴿لَا يَكْفُرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا أَوْسَعَهَا﴾ (خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی‌اش، تکلیف نمی‌کند) (بقره، ۲۸۶).

در دو مثال گذشته: هیچ‌وقت غذایی که با دلیل قطعی حرام است، با اجتهاد حلال نمی‌گردد، و قطعاً جهت قبله نیز یکی بوده و متعدد نمی‌گردد. در چنین مواردی باید گفت، اجتهاد در مجال حقیقی خود ایفای نقش ننموده، و مجتهد تنها به‌خاطر عدم دسترسی به نصوص مربوطه، و یا نبود وسیله شناسایی (قبله‌نما برای تعیین جهت قبله و...)، به‌منظور رفع مسئولیت مجبور به

اجتهاد می‌گردد. در این‌گونه موارد (نوع اول) مصیب در اجتهاد واحد است، و دیدگاه تصویب نمی‌تواند کارایی خود را داشته باشد.

۲- زمانی که شرع، حکم واقعه را صریحاً اعلام نکرده، بلکه استنباط آن را به عهده مجتهد گذاشته است. اجتهاد کردن در این موارد از قضایای فقهی، مجال واقعی اجتهاد به حساب آمده، و مجتهد باید با تکیه بر خواسته‌های شریعت بهترین استنباط را در آن موضع داشته باشد. خداوند در این مواضع به معرفی قوانین و راه‌کارهای کلی بسنده نموده، و کشف حکم مناسب را به مجتهد سپرده است. در این قسمت، حوادث یا قضایای اجتهادی به‌گونه‌ای هستند که حکم در آن‌ها ثابت نبوده و با عارض شدن موقعیت‌ها بر آن، به راحتی تغییر می‌یابد. شخص مجتهد با دقت و درایت کافی سعی بر آن دارد که مناسب‌ترین جواب را برای مسأله موردنظر در آن موقعیت داشته باشد. در این‌گونه قضایا اگر شخص مجتهد با در نظر گرفتن مواضع و مفاهیم کلی شرع، قضاوت نماید و حکمی را استنباط کند، معمولاً موافق با خواسته خداوند می‌باشد، اگرچه در این میان ممکن است حکمی مناسب‌تر از حکم صادر شده وجود داشته باشد. به‌عنوان مثال اگر مقداری پول وجود داشته باشد و کسی را مسئول رساندن آن به فرد مستحق در شهر قرار دهند، مسلماً آن فرد موظف است که افراد مستحق را شناسایی کرده و به یکی از آن‌ها برساند. شخص مسئول با رایزنی‌های لازم خط فقر را مشخص کرده و افرادی را که در زیر آن قرار می‌گیرند به‌عنوان افراد مستحق معرفی می‌کند، آن‌گاه امانت مربوطه را به یکی از آن‌ها می‌سپارد. تا اینجا ادای مسئولیت صورت گرفته است و امانت به صاحبش رسیده است؛ اما آیا می‌توان ادعا کرد که فرد دریافت‌کننده امانت، بهترین گزینه برای دریافت آن وجوه بوده است؟ اگر به فرض این که ده نفر در شهر زیر خط فقر بوده اما با داشتن وضعیت معیشتی متفاوت، آیا می‌توان گفت

که در دریافت آن وجه همه با هم مساوی هستند؟ مسلماً در بین مستحقین، آن کسی که در تأمین نیازهای اولیه (غذا و لباس) مشکل دارد مستحق‌تر از کسی است که در نیازهای ثانوی (خانه، خودرو و...) احساس کمبود می‌کند. شخص مسئول با دقت‌نظر بیشتر می‌توانست به بهترین گزینه برای ادای مسئولیت نزدیک شود و چه بسا مناسب‌ترین گزینه را نشانه گیرد. در این نوع از قضایای اجتهادی (نوع دوم) که شخص مجتهد با آن روبرو می‌شود نیز موضوع از همین قرار است، مجتهدی که به مقاصد و روح شریعت آشنایی داشته و در ارائه حکم، آن‌ها را مدنظر دارد، هرگز بر خلاف خواسته شارع گام بر نمی‌دارد و خطای مطلق را نشانه نمی‌گیرد؛ بلکه استنباطات او لزوماً دارای وجوهی از صحت است، ولو این‌که به حق خالص اصابت نکرده باشد (کل مجتهد مصیب). از این منظر پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- هر دو مجتهد را مأجور دانسته؛ ولی پاداش حاکمی که به حق مطلق اصابت می‌کند (یا به آن نزدیک‌تر باشد) را بیش از حاکمی می‌داند، که به آن اصابت نکرده است (المصیب واحد). اما اگر قرار باشد حاکم، مواضع شرع را در نظر نگیرد و بدون توجه به وضعیت داده‌های موجود حکم نماید، حکم وی از روی اجتهاد صادر نگشته است، و مسلماً در راستای حق موردنظر نیز نخواهد بود، و چه بسا که در تضاد با آن قرار گیرد. از این روی در چنین موردی، گذشته از این‌که پاداش ندارد، گناه هم به او تعلق می‌گیرد؛ زیرا این حکم از حاکم غیرمجتهد صادر شده است.

در این جا برای فهم بیشتر به برخی از قضایای اجتهادی که در کتاب و سنت به آن اشاره

شده است پرداخته می‌شود:

۱- همان‌طور که از پیش گذشت خداوند در آیه ۷۸ و ۷۹ سوره انبیاء قضاوت و داوری دو

پیامبر از پیامبرانش را برای ما آورده است، پس از نسبت دادن فهم کامل به یکی از آن دو بزرگوار، در پایان هر دو پیامبر را ستوده و به علم و حکمت آن دو تقریر نموده است.

در سبب ورود این دو آیه و تفصیلات آن آورده‌اند که گله‌ای از گوسفندان شبانه به تاکستانی وارد شده و خرابی به بار می‌آورند، صاحب باغ به داود نبی شکایت می‌برد، پیامبر خدا با توجه به ضایعات وارده و جبران مافات، چنین حکم می‌کند که در قبال این خسارت باید تمام گوسفندان به صاحب باغ داده شود. وقتی فرزند وی، حضرت سلیمان متوجه حکم می‌گردد به پدر می‌گوید: بهتر است چاره‌ای مناسب‌تر اندیشیم، پدر می‌گوید: چگونه؟ سلیمان چنین بیان می‌کنند که: برای مدتی، گوسفندان به صاحب باغ سپرده شود تا از منافع آن‌ها استفاده برد، و باغ را به صاحب گوسفندان بسپارند تا در اصلاح آن بکوشد؛ هنگامی که باغ به حال اول بازگشت به صاحبش مسترد شود و گوسفندان نیز به صاحبشان بازگردانده شوند (طبری، ۱۴۲۰، ۵۷۵/۱۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ۱۲۸/۳؛ مکارم شیرازی، بی‌تا، ۴۶۶/۱۳). با اندک تأملی در این واقعه می‌توان گفت در اینجا معیار هر دو بزرگوار، جبران خسارت بوده. حضرت داود می‌بیند خسارتی که به تاکستان وارد شده معادل قیمت گوسفندان است، لذا حکم می‌کند که گوسفندان برای جبران خسارت به صاحب باغ داده شوند، چراکه تقصیر متوجه صاحب گوسفندان است. اگرچه این قضاوت در راستای خواسته‌های شرع بوده و اشکالی بر آن وارد نمی‌شود؛ اما نباید غافل شد که ای بسا عادلانه‌تر و کاراتر از آن هم وجود داشته باشد. حضرت سلیمان با توجه به همان معیار (جبران خسارت)، چاره‌ای دیگر می‌اندیشد تا علاوه بر جبران مافات، منافع طرفین نیز تأمین گردد. آنچه در اینجا مورد نظر است، موضع‌گیری صحیح و به‌جا از هر دو پیامبر است؛ یعنی هر دو به عدل و حق داوری کرده و به حکم اصابت نموده‌اند - چیزی که مصوبه بر آن تأکید می‌کنند - با این تفاوت

که قضاوت سلیمان به مراتب دقیق‌تر اجرا می‌گردد؛ زیرا خسارت به تدریج پرداخت می‌گردد به گونه‌ای که بر صاحب گوسفندان سنگین نباشد، و در نهایت اصل هر دو منفعت حفظ می‌گردد - چیزی که مخطئه بر آن تأکید می‌کرد- بر این پایه، خداوند از یک زاویه هر دو پیامبر را می‌ستاید و آن‌ها را لایق قضاوت می‌داند؛ اما از زاویه دیگر، حضرت سلیمان را دارای فهم و احاطه بیشتر بر آن مورد می‌شمارد.

سؤالی که هم‌اکنون قابل تأمل است و باید به آن توجه داشت این است که:

آیا می‌توان گفت فیصله کار در این حادثه مختص به آن دو نوع قضاوت است؟

قطعاً ما نمی‌توانیم چاره کار را تنها در این دو نوع داوری خلاصه کنیم، چه بسا راه‌حل‌های دیگری بتواند گره‌گشای مشکل و جواب‌گوی جبران خسارت به‌طور صحیح باشد، که این خود بستگی به مجتهد و دقت و درایت وی در حادثه دارد.

۲- ظهور اسلام در جزیره‌العرب مصادف با فضایی ناامن بود تا جایی که اسلحه سرد از ضروری‌ترین وسایل همراه مسافر محسوب می‌شد. وقتی مسأله مسافرت یک زن به تنهایی مطرح می‌گردد، پیامبر می‌فرماید: «لا یحل لامرأة، تؤمن بالله والیوم الآخر، تسافر مسیرة ثلاث لیال، إلا ومعها ذو محرم» (سزاوار زنی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد نیست که بدون همراهی محارم مسافرت بیش از یک روز و یک شب داشته باشد) (نیشابوری، ۱۴۰۰، ۲/۹۷۵).

این حدیث، دلیلی برای منع سفر زن بدون محرم است. مسلماً علت اصلی این منع، حفظ امنیت زن است، به‌خاطر ضعف جسمانی و عاطفی احتمال صدمه دیدن او می‌رفت، حال اگر فضای موجود تغییر کند و امنیت به جای ناامنی حاکم گردد، قطعاً منعی وجود ندارد، بلکه برای تأیید این گفته، حدیث پیامبر می‌تواند حجت باشد که فرمودند: «یوشک أن تخرج المرأة من

الحیره بغیر جوار أحد حتی تحج البیت...» (در آینده‌ای نزدیک زن تنها بدون وابستگی به کسی از حیره خارج شده تا خانه خدا را زیارت کند) (دارقطنی، ۱۴۲۴، ۲۲۵/۳).

هیچ شکی نیست که این حدیث دلالت بر به وجود آمدن امنیت در آینده نزدیک می‌دهد، به گونه‌ای که زن بدون محرم با فضای موجود قادر است خانه خدا را زیارت کند.

امروزه اگر در جایی این مسأله (مسافرت زن) مطرح گردد، شخص مجتهد نمی‌تواند با مراجعه به ظاهر حدیث حکم نماید، قطعاً وی جوانب موضوع را در نظر خواهد گرفت و بنابر اصل جلوگیری از خطر و دفع مفسده، حکم مربوطه را استنباط می‌کند. اما در فضایی که امنیت جانی و مالی کاملاً حکم فرماست و هیچ خطری مسافران را تهدید نمی‌کند، هیچ مانعی برای مسافرت خانم‌ها وجود ندارد. ولی در مقابل، در محیطی که هنوز امنیت حاکم نشده است، دلالت ظاهر حدیث همچنان پابرجاست.

البته نباید فراموش کرد که به دلیل متفاوت بودن این عصر با عصر پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم-، دامنه احکام از وضعیت موجود متأثر شده و حکم بر آن منوال تغییر می‌یابد. به عنوان مثال اگر همین مسأله (مسافرت زن در جامعه‌ای ناامن) نزد چندین مجتهد مطرح گردد. ممکن است یکی از آن‌ها مسافرت زن بدون همراه را تا اطلاع ثانوی و بهبودی وضعیت مطلقاً ممنوع بداند، دیگری تنها با هوایمای مسافربری جایز بداند، و بالاخره مجتهد سوم مسافرت وی را با هر نوع وسیله عمومی جایز شمارد. چیزی که ملاحظه می‌گردد در اینجا سه حکم متفاوت، از روی اجتهاد صادر شده است، و قطعاً هر مجتهد با توجه به معیارهای موردنظر در شرع که محافظت از جان و مال و ناموس انسان‌هاست، حکم نموده است. پس در هر سه حکم وجوهی از صحت وجود داشته و

مطابق با خواسته شرع خواهد بود. از این منظر هر سه مجتهد، به حق اصابت نموده‌اند، و اجر و پاداش آن‌ها محفوظ است؛ ولی از این جهت که ممکن است یکی از آن‌ها توانسته است به مقاصد و ضوابط شرع نزدیک‌تر گردد، حکم او نیز نزد خداوند عادلانه‌تر باشد. از این زاویه تنها یکی از آن‌ها به صواب رسیده است و دو مجتهد دیگر به نسبت او به خطا افتاده‌اند. با این تفصیل هر سه مجتهد قابل تقدیرند و نزد خدا مأجور، اما در این میان مجتهدی که سعی کرده است با درایت و دقت نظر بیشتر به حق خالص نزدیک شود دارای پاداش و اجر بیشتر می‌باشد.

نتیجه‌گیری

با وجود استدلال‌های متعدد از طرف دو دیدگاه تصویب و تخطئه، هیچ‌یک از ادله طرفین، از نظر مخالف، خالی از اشکال نیست و محل تردید است.

منشأ اختلاف بین دو دیدگاه برخاسته از نظرگاه شخصی هر دیدگاه بوده، که با تغییردادن آن می‌توان به وجوه بیشتری از صواب در دیدگاه مخالف پی برد.

در دو مورد مجتهد برای ارائه حکم به اجتهاد متوسل می‌گردد؛ مورد اول که مجال واقعی اجتهاد نبوده؛ بلکه مجتهد به خاطر عدم دسترسی به برخی نصوص و یا وسیله مورد نیاز، به منظور رفع تکلیف به اجتهاد متوسل می‌شود. مورد دوم که در حقیقت جولان‌گاه اجتهاد است؛ خداوند در جهت تحقق حکم شرعی به معرفی راه‌کارهای کلی بسنده نموده، و کشف حکم مناسب را به مجتهد سپرده است.

در مواردی که مجال واقعی اجتهاد نیست، حق، معین بوده و تنها ممکن است یکی از چند مجتهد - با آراء متفاوت - به آن رسیده باشد (المصیب واحد)؛ اما در مواردی که مجال واقعی اجتهاد

است، از یک زاویه، چون مجتهد در راستای خواسته‌های شرع به قصد یافتن حکم گام بر می‌دارد، از صواب بی‌بهره نخواهد بود، و حکم ارائه شده توسط وی دارای وجهی از صحت است (کل مجتهد مصیب)، از زاویه دیگر مجتهدی که حق خالص را نشانه گرفته است، و یا به نسبت دیگران به آن نزدیک تر بوده به نزد خدا دارای اجر مضاعف است (المصیب واحد).

منابع

قرآن کریم.

آمدی، ابوالحسن سیدالدین علی بن ابی‌علی بن محمد بن سالم الثعلبی الآمدی، الإحکام فی أصول الأحکام، تحقیق: عبد الرزاق عفیفی، المکتب الإسلامی، بیروت، بی‌تا.

بخاری، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری، صحیح البخاری، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، چاپ اول، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق.

برهان فوری، علاءالدین علی بن حسام الدین البرهان فوری، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، تحقیق: بکری حیانی - صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۵ق.

بصری، ابوالحسن البصری المعتزلی، المعتمد فی أصول الفقه، تحقیق: خلیل المیس، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۳ق.

تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر التفتازانی، شرح التلویح علی التوضیح، مکتبة صبیح، مصر، بی‌تا.
ابن حزم، أبومحمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم الأندلسی القرطبی الظاهری، الإحکام فی أصول الأحکام، تحقیق: أحمد محمد شاکر، دارالآفاق الجدیة، بیروت، بی‌تا.

دارقطنی، ابوالحسن علی بن عمر بن أحمد بن مهدی بن مسعود بن النعمان بن دینار البغدادی الدارقطنی. سنن الدارقطنی، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۲۴ق.

رازی، أبو عبدالله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسن التیمی الرازی، المحصول، تحقیق: طه جابر فیاض العلوانی، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۸ق.

- زمخشری، محمود بن عمرو بن أحمد، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- ابن سبکی، تاج‌الدین عبدالوهاب بن علی، الإبهاج فی شرح المنهاج، چاپ اول، دارالکتب العلمیة، بیروت، بی تا.
- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تأویل القرآن، تحقیق: أحمد محمد شاکر، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۰ق.
- طریحی، فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، تحقیق: سید احمد حسینی، کتاب‌فروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵ش.
- غزالی، أبو حامد محمد بن محمد الغزالی الطوسی، المستصفی من علم الاصول، تحقیق: محمد عبدالسلام عبدالشافی، چاپ اول، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۳ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد الفراهیدی، کتاب العیسن، انتشارات هجرت، قم، ۱۴۱۰ق.
- ابن قدامة، أبو محمد موفق‌الدین عبدالله بن أحمد بن محمد بن قدامة، روضة الناظر وجنة المناظر فی أصول الفقه علی مذهب الإمام أحمد بن حنبل، مؤسسة الریان للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۲۳ق.
- قرطبی، أبو عبدالله محمد بن أحمد بن أبی بکر بن فرح الأنصاری الخزر جی شمس‌الدین القرطبی، الجامع لأحكام القرآن، دارالکتب المصریة، قاهره، ۱۳۸۴ق.
- ابن قیم، محمد بن أبی بکر بن آیوب بن سعد شمس‌الدین ابن قیم الجوزیة، تفسیر القرآن الکریم، تحقیق: مکتب الدراسات والبحوث العربیة والإسلامیة بإشراف الشیخ إبراهیم رمضان، دار ومکتبة الهلال، بیروت، ۱۴۱۰ق.
- ابن کثیر، إسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: سامی بن محمد سلامة، دارطیبة للنشر والتوزیع، ۱۴۲۰ق.
- ماوردی، علی بن محمد، الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الإمام الشافعی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۹ق.
- مغنیه، محمد جواد، فقه الامام صادق علیه السلام، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۲۱ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۷۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، دارصادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
- مهیاری، رضا، فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، بی تا.
- نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۰ق.
- یزدی، سیدمرتضی حسینی یزدی فیروزآبادی، عنایة الأصول فی شرح کفایة الأصول، قم، کتابفروشی فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق.